

حوزه معنایی فطرت در قرآن بر پایه روش معناشناسی توصیفی

علی فتحی^۱

زهره نیک پرور^۲

چکیده

فطرت از واژه‌های کلیدی قرآن کریم است که ارتباط مستقیم با کلمه کانونی «الله» دارد: ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (روم، ۳۰). مقاله پیش‌رو به روش تحلیلی و با بهره‌گیری از دستاوردهای معناشناسی واژگانی، ضمن تحلیل مؤلفه‌ها و حوزه معنایی فطرت، پیوند آن را با واژه‌های هم‌حوزه، به شیوه معناشناسی توصیفی تبیین و در نتیجه، حوزه معنایی آن را در قرآن ترسیم نماید. بر این پایه، ابتدا معنای اساسی و نسبی این واژه مورد بررسی قرار گرفته، سپس حوزه واژگانی آن بر اساس روابط هم‌نشینی، جانشینی و نیز تقابلی واکاوی شده است. معنای اولیه «فطرت»، بر اساس تقدم معنای حسی، آشکار شدن، بازشکافتن و در معانی چون آفرینش، سرشت و مانند آن به کار رفته است. در نظام معنایی قرآن، این کلمه با واژه‌هایی مانند الله، رب، ولایت، اسلام و ناس، رابطه هم‌نشینی و با واژه‌هایی چون عصیان، طغیان، کفر، شرک و ضلالت رابطه تقابلی دارد. از این رو مقصود از آن، آفرینش ویژه الهی است که به انسان اختصاص دارد؛ خداوند بر اساس ربوبیت، علم، قدرت و حکمتش چنین خلقتی را به انسان بخشیده است. پیمودن راه فطرت، باعث سعادت انسان می‌شود. این آفرینش الهی را خطراتی مانند شیطان، هوا و هوس و مانند آن تهدید می‌کند.

واژگان کلیدی: فطرت در قرآن، حوزه معنایی فطرت، خلقت الهی، معناشناسی توصیفی.

۱. دانشیار گروه قرآن پژوهی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (نویسنده مسئول)؛ afathi@rihu.ac.ir

۲. دانش‌آموخته سطح ۴ تفسیر تطبیقی مؤسسه آموزش عالی معصومیه (علیه السلام)؛ znikparvarkaboodan@gmail.com

مقدمه

نخستین گام در تفسیر قرآن کریم، درک درست و جامع مفاهیم و واژه‌های آن است. برای دریافت معنای درست مفاهیم و کلمات قرآنی، نمی‌توان به فرهنگ‌های لغت بسنده کرد؛ کتب لغت‌شناسی می‌توانند در دریافت معنای اساسی و کاربرد عرفی واژه‌ها یاری‌رسان باشند، اما برای رسیدن به مراد واقعی خدای متعال از کلمات کلیدی و مفاهیم محوری قرآن، باید پیوند معنایی آن‌ها را در نظام منسجم بهم پیوسته قرآنی به دست آورد. در این راستا در روش‌های تفسیری، تفسیر قرآن با قرآن و در واژه‌شناسی، نظریه‌های معناشناسی واژگانی کارساز بوده است.

از جمله کلمات مهم و کلیدی قرآن، کلمه فطرت است. به گونه‌ای که با فهم دقیق این کلمه، می‌توان نیازهای اصلی مسائل اعتقادی را تأمین و جهت‌دهی کرد. این چنین شناختی، در راستای معناشناسی و بررسی میدان معنایی این واژگان در شبکه معنایی قرآن امکان‌پذیر است.

یکی از مباحث مهم در فهم معنای واژه‌ها، حوزه معنایی آن‌هاست که دانش معناشناسی به آن می‌پردازد. با معناشناسی واژگان قرآن کریم، فهم عمیق‌تری از این مهم‌ترین و مؤثرترین متن در هدایت انسان، حاصل خواهد شد. معناشناسی مفاهیم و کلمات کلیدی قرآنی روش نوپایی است که با ابتکار ایزوتسو در کتاب «خدا و انسان در قرآن» و «مفاهیم اخلاقی در قرآن» کلید خورد. در سال‌های اخیر پیرامون معناشناسی برخی از واژه‌های مهم و کلیدی قرآن با الهام از روش و الگوی ایزوتسو نگاشته شده است اما در خصوص حوزه معنایی فطرت از این زاویه پژوهشی انجام نگرفته است. «بررسی معناشناختی کاربرد اسم فاطر در قرآن کریم» محمدعلی خوانین‌زاده، از مقالاتی است که ظاهراً در راستای این مقاله تألیف و در آن، به «فاطر» به عنوان یکی از اسمای حسناى الهی توجه گردیده، ولی حوزه معنایی فطرت بر اساس دستاوردهای معناشناسی نوپدید، واکاوی نشده است.

در مقاله پیش‌رو، با توجه به الگوی ایزوتسو، ابتدا معنای اساسی «فطرت» و سپس

معنایی نسبی آن در قرآن، روایات، عرف و متون فاخر ادبی، بررسی شده است. در ادامه، معنای فطرت بر اساس محورهای رابطه هم‌نشینی، جان‌نشینی و تقابلی این واژه تحلیل و سرانجام حوزه معنایی آن در شبکه معنایی قرآن، تبیین و ترسیم گردیده است.

معناشناسی، به مطالعه علمی معنا اطلاق می‌شود و بخشی از زبان‌شناسی را که مطالعه علمی زبان است تشکیل می‌دهد (پالمر، ۱۳۷۴: ۱۳ و ۲۰). معناشناسی واژگانی که زیرمجموعه این اصطلاح عام است به این معناست که هر دسته از کلمات، میان خود، گروه‌های کوچک و بزرگ می‌سازند؛ این گروه‌ها نیز باهم ارتباط داشته و بالاخره به یک کل سازمان‌داری ختم می‌شوند (ایزوتسو، ۱۳۶۱: ۳).

معناشناسی واژگان به دو روش انجام می‌گیرد؛ یکی معناشناسی تاریخی یا درزمانی که معنا را در طول زمان مطالعه و بررسی می‌کند. و دیگری، معناشناسی توصیفی یا همزمانی است که معنا را در یک مقطع زمانی خاص مطالعه می‌کند.

برای به دست آوردن حوزه معنایی فطرت در قرآن، بر اساس نظریه‌های معناشناسی واژگانی ساخت‌گرا و یافته‌های ایزوتسو در معناشناسی واژگان قرآنی، ابتدا به معنای اساسی و نسبی فطرت پرداخته، سپس حوزه معنایی آن را به روش توصیفی و در مقطع زمان نزول بر محورهای هم‌نشینی معنایی، جان‌نشینی معنایی، و روابط مفهومی از جمله رابطه تقابلی تبیین و ترسیم خواهیم کرد.

۱. از دیگر تعاریف معناشناسی: دانش معناشناسی، مطالعه علمی معناست، هم‌چنان‌که زبان‌شناسی، مطالعه علمی زبان است و منظور از مطالعات علمی، توصیف پدیده‌های زبانی معنادر چارچوب یک نظام، بدون هر پیش‌انگاری است؛ به عبارت دیگر، معناشناسی مطالعه معنی کلمات، عبارات و جمله‌هاست و همیشه تلاش شده است، به معنای قراردادی واژه‌ها بیشتر تکیه شود تا آن‌چه گوینده می‌خواهد، واژه را در موقعیت خاصی معنا کند (صفوی، ۱۳۸۷: ۲۲).

در کتاب «مقدمات زبان‌شناسی» آمده است، منظور اصلی از معناشناسی، شناخت توانایی سخن‌گویان به یک زبان در فهمیدن صحبت‌ها و پی بردن به منظورهای یکدیگر است؛ زبان‌شناس باید دریابد که به چه دلیل سخن‌گوی یک زبان با شنیدن پاره‌ای از کلمات، معنایی برای آن قائل بوده است و برخی دیگر را به‌عنوان جملات بی‌معنا رد می‌کند (باقری، ۱۳۷۱: ۱۹۷).

۱. معنای اساسی فطرت

معنای اساسی به معنای واضح و آشکار کلمه و نیز معنای بدون در نظر گرفتن رابطه آن با دیگر کلمات گفته می‌شود که البته تمام معنای کلمه نیست. از چنین معنایی، به معنای لغوی و حسی نیز تعبیر می‌شود (پالمر، ۱۳۷۴: ۲۰-۱۳).

واژه «فطر» در عربی به معانی مختلفی چون ظاهر شدن دندان شتر (دندان درآوردن)، دوشیدن شیر شتر با سرانگشتان و یا دوشیدن با دو انگشت سبابه و ابهام آمده است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۷/ ۴۱۷؛ ازهری، ۱۴۲۱: ۱۳/ ۲۲۲؛ شبیانی، ۱۹۷۵: ۳/ ۶۳). هم چنین به نانی که خمیر آن را مایه نرزه باشند و نرسیده باشد، فطیر گفته می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۷/ ۴۱۷). فطرت به معنای شکافتن و سرشت نیز به کار رفته است (همان، ۲۳/۲). ابن فارس، معنای اصلی کلمه «فطر» را باز و آشکار شدن چیزی دانسته است: «الفاء والطاء والراء أصلٌ صحيحٌ يدلُّ على فَتْحِ شَيْءٍ وِإِبْرَازِهِ». وی بر آن است که افطار کردن روزه نیز از این باب است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴/ ۵۱۰). راغب اصفهانی نیز این واژه را «شکافتن طولی دانسته است: «أصلُ الفَطْرِ: الشَّقُّ طولاً» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۴۰).

برخی فرهنگ‌نویسان معاصر، اصل واحد «ایجاد تغییر و تبدیلی که باعث نقض در حالت و شکل اولیه می‌شود» را برای این واژه در نظر گرفته،^۱ سپس دیگر معانی را به این اصل برگردانده‌اند^۲ (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۹/ ۱۲۳). با ملاحظه فرهنگ‌های لغت می‌توان گفت، معنای اصلی این واژه، آشکار و شکافته شدن به همراه ایجاد تغییراتی است.

۲. معنای نسبی

لحاظ کردن یک معنا برای کلمه با توجه به گروهی دیگر از کلمات را «معنای

۱. «هو إحداهت تحوّل یوجب نقض الحالة الأولى، كالتحوّلات العارضة المحدثه بعد الخلق الأول».

۲. «هذا المعنى يصدق على التقدير والخلق والإحداث والإبداع في المرتبة الثانية و على الصدع والشق والاختلال بالنسبة الى الحالة السابقة وعلى الفتح والإبراز والحلب والعجن والإفطار بمناسبة إحداهت حالة».

نسبی» گویند؛ معنای اساسی در صورت به دست آوردن ریشه کلمه پیدا می شود و به ندرت تغییر می کند، ولی معنای نسبی از ارتباط یک واژه با واژه های دیگر به دست می آید و با چینش واژه ها در کنار هم و ارتباط آن ها مشخص شده و تغییر می یابد (پالمر، ۱۳۷۴: ۲۰-۱۳).

از نظر واژه پژوهان و دانشمندان علوم قرآنی «فطرت» در معانی مختلفی به کار رفته است: ۱. مطلق آفرینش (جوهری، ۱۳۷۶: ۷۸۱/۲؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۵۱۰/۴). این معنا با توجه به این نکته است که خداوند با خلقتش، گویا پرده تاریک عدم را شکافته و هستی را آشکار نموده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۶/۱۲). بر این اساس «فطرت» یعنی ایجاد از عدم و بدون ماده پیشین (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۹۹/۱۰). ۲. جبلت و سرشتی که خداوند مخلوقات را بر آن آفریده است (فراهیدی، همان: ۴۱۸ و ۴۱۷؛ ابن درید، ۱۹۸۸: ۷۵۵/۲). ۳. آفرینش اولیه در رحم مادر یعنی سعادت و شقاوت انسان پیش از تولد او رقم خورده، بنابراین اگر یهودی به دنیا بیاید، والدینش در دنیا احکام یهودیان را بر او جاری می کنند و... در واقع، حکم او، همان حکم والدین اوست؛ پس اگر قبل از بلوغ بمیرد، بر همان خلقت سابقش از دنیا رفته است (ازهری، ۱۴۲۱: ۲۲۲/۱۳). ۴. آفرینش، ایجاد و ابداع خلق به گونه ای که برای انجام فعلی خاص مناسب باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۹۶). ۵. «فطرت» همان صفتی است که هر موجودی از ابتدای خلقتش از آن برخوردار است (بهجت، ۱۴۲۷: ۵۲۶/۱۰). ۶. گرایش نهاده شده به شناخت خدا را «فطرت» نامیده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۴۰). ۷. دینی که سرشت ها بر آن نهاده شده است (صاحب، ۱۴۱۴: ۱۶۳/۹). یعنی انسان ذاتاً آمادگی قبول کردن دین را دارد (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۴۵۷/۳).

فطرت و مشتقات آن، ۱۹ بار در قرآن به کار رفته است. فعل به کار رفته از این واژه در قرآن «فَطَرَ» است که واژه پژوهان آن را به «خَلَقَ» معنا کرده اند (جوهری، ۱۳۷۶: ۷۸۱/۲). «فَطَرَ»

(انعام، ۷۹)، «فطرنا»^۱ (طه، ۷۲) و «فطرهن»^۲ (انبیاء، ۵۶) به معنای ابداع و ایجاد نیز استعمال شده است^۳ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۴۰). در این جا «فطر» به معنای آفریدن و ایجاد، در واقع فعل خداوند است که ویژگی ابداع و بی سابقه را نیز دارد (همان: ۴۰۸؛ جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۳؛ مطهری، ۱۳۸۲: ۱۸ و ۱۹). برخی ابداع را ایجاد از عدم و بدون سابقه دانسته و آن را از خلقت که نوعی ترکیب و صورت پردازی در ماده های موجودات است، متفاوت می دانند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۰/۲۹۹)؛ اما شهید مطهری، این ابداع را مربوط به مدل و الگوی آفرینش می داند (مطهری، ۱۳۸۲: ۲۰). طبرسی، «فطر» را فرو ریختن از امر خداوند دانسته، مانند برگ که از درخت فرو می ریزد و گفته است: این نسبت دادن، کنایه از این است که خلق از جانب خدا پدید آمده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵/۲۵۶).

یکی از مشتقات فطرت، فاطر است که به شکل اسم فاعل و صفت آمده: «... فاطرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (انعام، ۱۴) «فاطر»^۴ بر آغاز تصریح دارد، به معنای آفریننده ای که آفرینش را آغاز کرده است^۵ (فراهدی، ۱۴۰۹: ۷/۴۱۸، راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۴۰). برخی مفسران معتقدند که این واژه بر آشکارترین حالات و تازه ترین و بدیع ترین کیفیات بعد از آفرینش اولیه، در مقام ربوبیت، دلالت می کند^۶ (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۹/۱۲۳).

«فطور» در آیه «هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ» (ملک، ۳) یعنی شکاف یا اختلال که باعث فساد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۴۰) و ناهماهنگی و بی نظمی است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹/۳۵۰). کاربرد دیگر این واژه در قرآن، باب «انفطار» است که بر قبول کردن و تأثیرپذیری

۱. «قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا».

۲. «قَالَ بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ».

۳. «أبدعنا وأوجدنا».

۴. یوسف، ۱۰۱؛ ابراهیم، ۱۰؛ فاطر، ۱؛ زمر، ۴۶؛ شوری، ۱۱.

۵. «فَطَرُ اللَّهِ الْخَلْقِ، أَيْ: خَلْقَهُمْ، وَابْتِدَاءُ صِنْعَةِ الْأَشْيَاءِ».

۶. «فَالْفَاطِرُ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَبَدَلٌ عَلَىٰ مَنْ أَوْجَدَ أَحْوَالًا وَأَبْدَعَ كَيْفِيَّاتِ حَادِثَةٍ بَعْدَ الْخَلْقِ الْأَوَّلِ فِي

مقام الربوبية والتربية».

(ملاجمی، بی تا: ۲/۳۰۲) بدون اختیار دلالت دارد (حسینی طهرانی، ۱۳۶۴: ۱/۸۹). در آیه «السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ» (مزمل، ۱۸) اسم فاعل از «منفطر» و به معنای ابداع و افاضه کننده به کار رفته است^۱ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۴۰). فعل این صفت در آیه «إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ» (انفطار، ۱) به معنای «انشق» آمده است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۷/۴۱۸).

«تَفَطَّرَ» از باب «تَفَعَّلَ» بر اختیار داشتن و داوطلب بودن در برابر اموری که اختیار داشتن در آن باعث تغییر و تحول در حالت فعلی می شود، دلالت دارد^۲ (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۹/۱۲۳). در دو آیه، از این اشتقاق استفاده شده^۳ که به معنای شکافتن و متلاشی شدن می باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴/۱۱۱؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۲۱/۵۶۷). با توجه به این موارد کاربرد «فطر» در قرآن، می توان گفت، واژه «فطرت» دارای معنای عام و شامل آفرینش تمام هستی بوده و در معنای خاص، صرفاً شامل آفرینش انسان با گرایش های مختلف می باشد.

«فطرت» با توجه به وزن «فعلة»،^۴ بر نوعی خاص از فعل یعنی نوعی ویژه از خلقت دلالت می کند (زمخشری، ۱۴۱۷: ۳/۳۹). هرچند گفته شده، این کلمه پیش از قرآن سابقه ای ندارد اما در منابع اسلامی، بر اصل فطرت تأکید فراوانی شده است. فراهیدی آورده: فطرت امری است که خداوند، دین و ربوبیتش را بر آن قرار داده است^۵ (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۷/۴۱۸). برخی معتقدند «فطرت»، مختص انسان است. به نظر می رسد، این دیدگاه، به رابطه انسان با دین توجه دارد که در آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» از دین به «فطرة الله» تعبیر شده است (مطهری، ۱۳۸۲: ۱۹). «فطرة

۱. «إشارة إلى قبول ما أبدعها وأفاضه علينا منه».

۲. «والتفطر تفعل، وبدل على الطوع والإختيار في مواجهة امور يوجب إختيار التحول في الحالة الفعلية».

۳. «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا» (مریم، ۹۰) و «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» (شوری، ۵).

۴. این لفظ با این صیغه و وزن فقط یک بار در قرآن آمده است «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم، ۳۰).

۵. «الْفِطْرَةُ: الَّتِي طَبَعَتْ عَلَيْهَا الْخَلِيقَةُ مِنَ الدِّينِ. فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى مَعْرِفَةِ رَبِّوَيْتِهِ».

الله» عبارت است از نیرویی که در انسان قرار داده شده تا با آن، ایمان به خدا را تشخیص دهد؛ این درک فطری بشر، از وزن و هیئت «فطرت» فهمیده می شود، نه از ماده آن که «فطر» باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۰/۲۹۸ و ۲۹۹).

علامه طباطبایی، فطرت انسان را سازمان وجودی او دانسته و آن را بسان راهی قلمداد کرده که انسان با پیمودن آن، به سعادت می رسد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶/۱۸۰-۱۷۸). او می نویسد: چون دین اسلام مقتضای فطرت انسانی است، این دین، دین فطرت نامیده می شود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶/۱۹۳). با توجه به این دیدگاه، فطرت عبارت است از آفرینش خاص انسان که سرچشمه بسیاری از شناخت ها و گرایش های متعالی از جمله فطرت توحیدی است. به دیگر سخن، «فطرت»، نوعی هدایت تکوینی در دو جنبه گرایش و بینش است. از این رو، اکتسابی نیست و با هدایت های غریزی و طبیعی یکسان است. در عین حال دارای ویژگی هایی است که آن را از آن دو، کاملاً متمایز می سازد (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۰: ۲۰-۱۹). آنچه به عنوان فطرت انسان بما هو انسان مورد توجه است، به بُعد ناطقی انسان مربوط می شود و اما به ابعاد حیوانی و نباتی او فطرت اطلاق نمی شود، هرچند در آفرینش نخستین انسان مورد توجه بوده اند. به بُعد حیوانی انسان، «غریزه» و به بُعد نباتی او «طبیعت» گفته می شود (مطهری، ۱۳۸۲: ۳۳-۲۹). به عبارتی «فطرت که همان بینش شهودی انسان به هستی محض و گرایش آگاهانه و کشش شاهدانه و پرستش خاضعانه نسبت به حضرت اوست، نحوه خاصی از آفرینش است که حقیقت آدمی به آن نحو سرشته شده و جان انسانی به آن شیوه خلق شده است» (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۵). از چنین کاربرد قرآنی، به دست می آید که «فطرت» دارای معنای اخص است که منحصر در گرایش انسان به خدا و دین می باشد.

با توجه به شواهد قرآنی، مسائل اعتقادی و امور وجدانی، «فطرت» مجموعه ای از گرایش و شناخت تکوینی، غیر اکتسابی، مربوط به بُعد ناطقی انسان و کاملاً شهودی و آگاهانه است.

این واژه در روایات نیز به همان معنای لغوی آفرینش الهی، پذیرش دین و ... آمده است. از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده که می‌فرمایند: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ»؛ یعنی علم انسان به آفرینندگی خدا^۱ (کلینی، ۱۴۲۹: ۳۵). صاحب‌النهایه در توضیح این حدیث گفته است: هر فردی بر نوعی خاص از صفات درونی متولد می‌شود، به طوری که اگر شیاطین او را رها کنند، داوطلبانه آماده پذیرش دین الهی می‌گردد^۲ (ابن‌اثیر جزری، ۱۳۶۷: ۳/۴۵۷). هم‌چنین در روایتی آمده که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آیه ۳۰ سوره روم پرسیده شد، ایشان فطرت را به «دین الله» تفسیر کردند (سیوطی، ۱۴۰۴: ۵: ۱۵۵).

امام علی عَلَيْهِ السَّلَام، فطرت را کلمه «اخلاص» می‌دانند^۳ (نهج‌البلاغه: خطبه ۱۱۰)؛ یعنی شناخت خداوند و اقرار به وحدانیت وی و ایمان به رسالت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همان فطرت است. در اصل خلقت انسان، ویژگی‌هایی در جهت خداشناسی قرار دارد که به آن «فطرت» می‌گویند؛ همان‌گونه که در روایات از «فطرت‌الله» به توحید،^۴ اسلام،^۵ حنفاء، شناخت پروردگار و خالق، نبوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، تعبیر شده است که بازگشت همه آن‌ها به یک چیز است (عیاشی، ۱۳۸۰: ۲/۱۴۴؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ۴/۳۴۳-۳۴۶؛ مازندرانی، ۱۳۸۲: ۱/۳۵).

در مجمع‌البحرین ذیل حدیث: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ النَّاسَ كُلَّهُمْ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَهُمْ عَلَيْهَا لَا يَعْرِفُونَ إِيمَانًا بِشَرِيْعَةٍ وَلَا كُفْرًا بِجُحُودٍ...» آمده: این فطرت شهادت به یگانگی خداوند است که در روز میثاق اجرا شده است، ولی فطرت در حدیث: «أَفْضَلُ مَا

۱. «المعرفة بأنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ خَالِقُهُ».

۲. «أَنَّ الْوَلَدَ يُوَلَّدُ عَلَى نَوْعٍ مِنَ الْجِبِلَّةِ وَ هِيَ فِطْرَةُ اللَّهِ وَ كَوْنُهُ مُتَمَهِّئًا لِقَبُولِ الْحَقِّ طَبَعًا وَ طَوْعًا لَوْ خَلَتْهُ شَيْطَانِيَةُ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ».

۳. «كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ».

۴. در روایتی دیگر از علی بن ابراهیم از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرمایند: «فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ»؛ خداوند مردم را بر توحید آفریده است (مازندرانی، ۱۳۸۲: ۱/۳۹).

۵. از ابی‌عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام آمده: «هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ» (مازندرانی، ۱۳۸۲: ۶/۳۶).

يَتَوَسَّلُ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ كَلِمَةَ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ...»، کلمه اخلاص است که در دین و آیین انبیاء گذشته - بوده است^۱ (طریحی، ۱۳۷۵: ۴۴۰/۳). هم چنین در حدیث «عشر من الفِطْرَة»، مراد از فطرت، سنت است؛ یعنی بنابر سنت انبیاء-، به ما امر شده، در ده چیز یعنی حجامت، کوتاهی سبیل، بلند گذاشتن ریش، کوتاهی ناخن و ... به آن‌ها اقتدا کنیم (همان: ۴۴۱). علاوه بر این، به زکات بدن، زکاة الفطره می‌گویند (زیبیدی، ۱۴۱۴: ۳۵۰/۷).

در کاربرد عرفی نیز واژه فطرت به معانی زیر به کار رفته است: پوست دباغی نشده، «جِلْدٌ فَطِيرٌ» (صاحب، ۱۴۱۴: ۱۶۴/۹)، جوش روی صورت و بینی جوان «أفطور» (همان)، شمشیر کند، «سَيْفٌ فُطَارٌ» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۱۹۳/۲)، و هم چنین به فردی که نه خیر می‌رساند و نه شر، «الْفُطَارِيُّ» (همان)، و به گوسفند ذبح شده در عید فطر «فَطِيرَةٌ» و «فُطُورَةٌ» گویند (همان). عید یهود در پانزدهم ماه نisan «عِيدُ الْفَطِيرِ» نامیده می‌شود (فیومی، ۱۴۱۴: ۴۷۷). قارچ را شاید بدین جهت که زمین را می‌شکافد «فُطْرٌ» می‌نامند (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۶۴۰). افطار کردن روزه‌دار هم از همین واژه و با توجه به معنای «شکافتن» است.^۲ به چیزی که باعث شکسته شدن روزه می‌شود، «فَطُورٌ» گویند؛ در واقع، آب یا نان یا مبطلات دیگر، به منزله چیزی هستند که باعث شکافتن روزه و امساک روزه‌دار شده‌اند (ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۷۵۴/۲؛ ازهری، ۱۴۲۱: ۱۰۰)؛ به عبارتی، بنا به گفته امام خمینی ره «گویی هیئت اتصالیه امساک را پاره کرده است» (خمینی، ۱۳۷۶: ۱۷۹). واژه فطرت در اشعار عرب نیز به کار رفته که برخی از این شواهد را می‌آوریم.

۱. فراهیدی در قرن دوم هجری در مصرعی آورده: «عَاقِرٌ لَمْ يُحْتَلَبْ مِنْهَا فُطْرٌ» که مرادش از «فُطْرٌ»، مقدار کمی از شیر است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۴۱۷/۷).

۱. «قِيلَ أَشَارَ بِالْأُولَى إِلَى الْإِقْرَارِ بِالْإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ فَإِنَّهَا كَانَتْ يَوْمَ الْمِيثَاقِ، وَبِالنَّانِيَةِ إِلَى أَنَّهَا كَانَتْ فِي دِينِ الْأَنْبِيَاءِ السَّابِقِينَ عليهم السلام وَمَلَلَهُمْ».

۲. «فَطَّرَ فَلَانٌ فُطُورًا».

۲. در شعری دیگر کلمه «فطار» آمده: «استشغارة تقذُ الفصیلَ برجلِها * فطارة لِقوادِمِ الأَبكارِ» یعنی شتری که فرزند را با پای خود می زند و سینه شتران جوان را می شکافد (همان: ۴۱۸).

۴. «حُسامٌ كالعقیقة فهو كِمعی * سلاحی لا أَفَلَّ ولا فُطارا» یعنی قطع نمی کند (ابن درید، ۱۹۸۸: ۷۵۴/۲).

۵. «نَفاطِیرُ الحُبونِ بوجِه سَلَمی * قَدِیمًا لا نَفاطِیرُ الشَّبَابِ»، نفاطیر به معنای جوش های روی صورت جوان است^۲ (همان: ۱۵۳).

۶. «هَوْنٌ عَلَیکَ فَقدَ نالَ الغِنی رَجُلٌ * فی فِطرةِ الکَلْبِ لا بالدِّینِ والحَسَبِ»، فِطرةٌ یعنی خَلِیقةٌ (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۶/۵).

۷. در برخی از اشعار^۳، «فطر» به معنای روز عید فطر آمده مانند «کَلَّ یومَ کأنه عید أضحی * عند عبدالعزیز، أو یوم فطر» (حموی، ۱۹۹۵: ۲۹۲/۲).

۸. عبدالله بن وهب در جنگ نهروان گفته: «إِتیایَ والرأیَ الفَطیرِ»، از من به دور است تصمیم گیری شتاب زده (ابن درید، ۱۹۸۸: ۷۵۴/۲).

۹. گفته شده معاویة از زنی درباره غذا پرسیده و او غذای حاضر را این گونه توصیف کرده است: حُبْرُ حَمیر و حِیسُ فَطیر... قولها:... و فَطیر، آی لم یَعَبَّ فهو أَطیب... (همان).

۱۰. از ابن عباس نقل شده که معنای فطرت را نمی دانسته تا این که دو عرب به دنبال

۱. «حتی نَهی رائضَه عن فَزِه * أنِیابِ عاسِ شاقِیِّ عن فَطَرِه»، یعنی «شکاف» (ازهری، ۱۴۲۱: ۱۳/۲۲۲). «شَقَقَتِ القَلبَ ثُمَّ دَرَزَتِ فیهِ * هَوَاکِ فَلَیَمَ فَالْتَأَمَ الفُطُورَ»: الفطور جمع الفطر و به معنای الشَّقُّ است (ابن سیده، ۱۴۲۱: ۱۵۲/۹).

۲. «إِذا شَدَّ لَحِیْبِهِ الجِیامی أزالَه * سَدِیسٌ و نابٌ کالشَّعیرةِ فاطرٌ» واژه فاطر به معنای شکافتن است (شیبانی، ۱۹۷۵: ۴۲/۳).

۳. «بَنرٌ یُخْرِجُ فی وَجِهِ العُلامِ والجاریة».

۴. و «ألا لیتِ شِعری هل تَعوَدَنَّ بَعداها * علی الناسِ أَضحی تَجَمَعُ الناسِ، أو فِطَر» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۷۷/۱۴) و «قد قرب الله متاکل ما امتنعا * کأننی بهلال العید قد طلعا * فخذ لفطرک قبل العید أهبتَه * فإن شَهْرک فی الواوات قد وقعا» (خفاجی، ۱۴۱۸: ۳۰۹).

دعوائی که بر سر کردن چاهی داشتند، هر یک می‌گفته: *أنا فَطَرْتُهَا*، یعنی من اول آن را کندم (ازهری، ۱۴۲۱: ۲۲۲/۱۳).

بر اساس آنچه گذشت، می‌توان گفت بی‌سابقه و بدیع بودن، آفرینشی در جهت معرفت الهی و اکتسابی نبودن، از معانی فطرت است. بنابراین، مؤلفه‌های معنایی «فطرت» عبارتند از بدیع بودن و اکتسابی نبودن.

۲. حوزه معنایی فطرت

در بحث معناشناسی واژه‌های قرآن باید گفت، تمام الفاظ قرآن با یکدیگر ارتباط داشته و همه آن‌ها حول محور «الله» قرار دارند. «الله»، واژه‌ای کانونی است و تک تک کلمات اطراف آن، واژگانی کلیدی هستند که خودشان نیز در کانون دسته‌ای دیگر از الفاظ قرار می‌گیرند. «فطرت» یکی از این واژه‌هاست که با مشتقاتش در قرآن حضور دارد.

حوزه معنایی «فطرت» بر محور هم‌نشینی

با توجه به موارد استعمال «فطر» و مشتقات آن می‌توان گفت، این واژه با دو دسته از مفاهیم مادی (آسمان، زمین و مردم) و معنوی (توحید، ربوبیت و...) پیوند معنایی دارد.

الف) موارد مادی

آیاتی که ماده «فطر» با آسمان‌ها و زمین هم‌نشین شده، به صورت اسم فاعل استعمال شده است مانند آیه: ﴿...فَاِطْرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ (أنعام، ۱۴)^۲ در این آیات

۱. «عن أبي العباس أنه سَمِعَ ابن الأَعرابي يقول: أنا أول من فَطَرَ هذا، أي: ابتدأه. وقال أبو عبيد: إنما سَمِيَ فَطَرًا لأنه شُبِّهَ بالفَطْرِ في الحلب، يقال: فَطَرْتُ النَّاقَةَ أَفْطَرْتُهَا فَطَرًا: وهو الحَلْبُ بأطراف الأصابع، فلا يخرج اللبن إلا قليلا، وكذلك المَمْدَى يخرج قليلا قليلا».

۲. یوسف، ۱۰۱؛ ابراهیم، ۱۰؛ فاطر، ۱؛ زمر، ۴۶؛ شوری، ۱۱.

«فاطر» که اسم فاعل است به «السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» اضافه شده است. در یک آیه فعل ثلاثی مجرد به کار برده شده است: «...فَطَرَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...» (أنعام، ۷۹) و در آیه ای دیگر این ماده با ضمیر «هنّ» آمده که به آسمان ها و زمین بر می گردد: «...رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ...» (انبیاء، ۵۶).

در دو آیه، مشتقات این واژه در کنار آسمان آمده است: «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» (انفطار، ۱) با فعل ثلاثی مزید و «السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ...» (مزمّل، ۱۸) با اسم فاعل.

در آیاتی دیگر، این ماده با آسمان ها همراه شده است: «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ...» (مریم، ۹۰)، «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ...» (شوری، ۵) و «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا... هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» (ملک، ۳).

این مفهوم در تعدادی از آیات با لفظ «الناس» یا ضمایی که به مردم اشاره دارد، همراه است. در یک آیه، کلمه «الناس» آمده: «...فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا... وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم، ۳۰) ولی در آیات دیگر با ضمایی ذکر شده است: «...فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ...» (إسراء، ۴۹ و ۵۰).

ب) موارد معنوی

۱. در تعدادی زیادی از آیات، فطرت با توحید ارتباط دارد. در آیاتی ماده «فطر» با «الله» هم نشین شده است؛ مانند: «قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ تَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ...» (أنعام، ۱۴) در یک آیه، کنار واژه «حنیفاً»: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا...» (أنعام، ۷۹) و در آیه ای دیگر با عبارت «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» که بر توحید دلالت دارد: «فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...» (شوری، ۱۱) آمده است.
۲. دسته دوم، آیاتی هستند که فطرت با ربوبیت الهی ارتباط دارد. در برخی آیات

۱. طه، ۷۲؛ یس، ۲۲؛ هود، ۵۱؛ زخرف، ۲۷.

۲. ابراهیم، ۱۰؛ فاطر، ۱؛ شوری، ۵؛ زمر، ۴۶.

واژه «رب» آمده: «... فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي ...» (انعام، ۱۴ و ۱۵)؛^۱ و در تعدادی دیگر، از عباراتی استفاده شده که به ربوبیت اشاره دارند؛ تعبیر «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» در آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ...» (فاطر، ۱) و در آیه «قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَلْتَأْخِذُوا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُهُمْ وَلَا يُطْعَمُونَ...» (انعام، ۱۴)، عبارت «هُوَ يُطْعِمُهُمْ وَلَا يُطْعَمُونَ» بر ربوبیت دلالت دارند.

۳. «هدایت» از مفاهیم هم‌نشین با ماده «فطر» است؛ سوره زخرف، هدایت در آینده را مطرح کرده: «... إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ»، (زخرف، ۲۶ و ۲۷). در سوره‌ای دیگر، ابتدا هدایت به صورت سؤالی بیان شده، سپس فطرت آمده است: «... فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ...، فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم، ۳۰ و ۳۱)؛ و در آیه‌ای، ابتدا از فاطر بودن خدا صحبت شده، بعد به هدایت اشاره گردیده است: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا... وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِي...» (انعام، ۷۹ و ۸۰). در سوره طه از مشتقات هدایت استفاده نشده، ولی عبارت «مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ» بر هدایت دلالت دارد: «قَالُوا لَنْ نُؤْتِيَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا...» (طه، ۷۲).

۴. از مفاهیمی که با فطر هم‌نشین شده، ولایت است. در دو آیه، مفهوم فطرت بر مفهوم ولایت مقدم شده: «رَبِّ ... فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...» (یوسف، ۱۰۱)؛ و «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ...، وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ...». (شوری، ۵ و ۶) در دو آیه دیگر بالعکس آمده: «قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَلْتَأْخِذُوا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُهُمْ وَلَا يُطْعَمُونَ...» (انعام، ۱۴) و «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ... فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (شوری، ۹ و ۱۰).

۵. ماده «فطر» در دو آیه با مفهوم اسلام آمده و در هر دو مورد ضمن استفاده از واژه

۱. انبیاء، ۵۶؛ انعام، ۸۰ و ۷۹؛ شوری، ۱۱ و ۱۰؛ یوسف، ۱۰۱؛ شوری، ۵ و در سوره «یس»، از اسم مفعول آن استفاده شده: «اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ. مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي...» (یس، ۲۱ و ۲۲).

«فاطر» به عنوان یکی از اوصاف الهی، این واژه مقدم هم گردیده است: ﴿قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ اتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ...﴾ (انعام، ۱۴) و ﴿رَبِّ... فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... تَوَفَّنِي مُسْلِمًا...﴾ (یوسف، ۱۰۱).

۶ و ۷ و ۸. در یک آیه، «فطرت» آمده: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ... ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ (روم، ۳۰). در این آیه با «الدین»، «وجه» و «حنیف» نیز با «فطرت» هم نشین است.^۱

۹. از نمونه‌های معنوی که با مفهوم فطرت هم نشین شده، قدرت، علم، غفور و ... است: در سوره فاطر، «فاطر» بودن خداوند در کنار قدرتش بیان شده: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (فاطر، ۱). در سوره شوری، ابتدا به قدرت الهی اشاره کرده: ﴿... وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ... فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ (شوری ۱۱-۹)؛ و در ادامه، این مفهوم با «بصیر» و «سمیع» بودن هم نشین شده است: ﴿... فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شوری، ۱۱).

از دیگر اوصاف الهی که در کنار ماده «فطر» آمده، «علی» و «عظیم» است که هر دو در آیات: ﴿... وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ...﴾ (شوری ۴ و ۵) آمده و در ادامه: ﴿تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ... أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعُفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (شوری، ۵)، ماده «فطر» با غفاریت و رحیمیت الهی همراه شده است.

در آیه ﴿... مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ... هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ﴾ (ملک، ۳)، «رحمن» از اوصاف الهی، با «فطر» آمده است.^۲

«علیم» از دیگر صفاتی است که با «فطر» هم نشین شده است؛ البته در برخی آیات، این وصف الهی مقدم است: ﴿... وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ،... فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ (انعام، ۱۳ و ۱۴) و در آیت دیگری مفهوم «فطر» مقدم شده است: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ

۱. و ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...﴾ (انعام، ۷۹).

۲. و ﴿تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ... أَنْ دَعَا الرَّحْمَانَ وَلَكُلًّا وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَانِ أَنْ يَتَّخِذَ لِنَفْسِهِ...﴾ (مریم، ۹۱-۸۹).

وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ...» (زمر، ۴۶).^۱

در دو آیه، «فاطر» با قضاوت و حکمیت همراه است؛ در آیه «قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ...» (زمر، ۴۶) ابتدا «فاطر» بودن و در آیه «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ... فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (شوری، ۱۰ و ۱۱) ابتدا «قاضی» بودن آمده است.

در برخی آیات، «فطرت» با دستورات الهی هم نشین گردیده، مانند آیات «... فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا... وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ...» (روم، ۳۰ و ۳۱). در این آیات، «فطرت» با دستور به تقوای الهی و اقامه نماز همراه شده است.

حوزه معنایی فطرت بر محور جانیشینی

یکی از واژگانی که در کاربرد قرآنی جانیشین «فطر» شده است، واژه «خلق» است که با آن رابطه هم معنایی نسبی نیز دارد. در بحث از واژگان هم نشین دیدیم، که عبادت هم نشین فطر آمده است: «وَمَا لِيَ لَأَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (یس، ۲۲). در آیات دیگر در چنین زنجیره کلامی، عبادت با واژه «خلق» همراه شده است؛ مانند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ...» (بقره، ۲۱).^۲ در این آیات، به خلقت انسان اشاره و در آیاتی دیگر نیز، آفرینش آسمانها و زمین با مفهوم «خلق» بیان شده است: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (آل عمران، ۱۹۰).^۳ همان گونه که گذشت، در آیاتی مفهوم فطر با مفهوم هدایت آمده است و در آیاتی دیگر مفهوم خلق: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه، ۵۰)؛ بنابراین، فطر و خلق در بافت قرآنی جانیشین یکدیگرند.

۱. «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا...» (انعام، ۷۹ و ۸۰).

۲. و آیه «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْقَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ» (نحل، ۴).

۳. آیات «تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى» (طه، ۴) و «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ» (انبیاء، ۱۶) و (الأنعام، ۱، ۷۳، ۷۹) * (البقره، ۱۶۴) * (فصلت، ۹).

حوزه معنایی بر محور تقابل معنایی

دسته‌ای از واژگان که با مفهوم «فطر» هم‌نشین شده‌اند، به لحاظ معنایی با این مفهوم تقابل دارند. عصیان، طغیان، کفر، شرک و ضلالت از جمله این مفاهیم هستند که نوع تقابل‌شان نیز تقابل مکمل است.

«عصیان» با مفهوم «فطر» در آیات: ﴿قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ... قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (انعام، ۱۴ و ۱۵) تقابل دارد.

«طغیان» با ماده فطر هم‌نشین نشده، اما با عبارات و تعابیری آمده است که از امور فطری به شمار می‌آیند. در آیه ۱۱۲ سوره هود، «استقم» از فعل «قام» به معنای «استقامت بورز» است. در این آیه، خداوند از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنین خواسته که در دین ثابت باشند. در ادامه فرموده «لا تطغوا»؛ که در این جا مراد، جرأت بر مخالفت آن‌چه که به آن امر شده‌اند می‌باشد (ابن‌عاشور، بی‌تا، ج: ۱، ۳۴۰). هم‌چنین، با توجه به آیه ۳۰ سوره روم، از مخالفت با عبودیت و دین الهی که از فطریات آن‌هاست، منع شده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۹/۱۱). آیاتی دیگر نیز چنین دلالتی دارند.^۲ بر این اساس، شاید بشود این دو واژه را دارای تقابل معنایی دانست. در آیاتی نیز مفهوم «کفر» با مفهوم فطر هم‌نشین شده است؛ از جمله در آیات: ﴿وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ... قَالَتْ رُسُلُهُمْ أِنِّي اللَّهُ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ (ابراهیم، ۹ و ۱۰) با «فاطر» و ﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا، السَّمَاءُ مَنفُطِرٌ بِهِ...﴾ (مزل، ۱۷ و ۱۸) با «منفطر» که هر دو اسم فاعل هستند.

«شرک» از جمله مفاهیم متناقض با مفهوم «فطر» است که بیشترین شیوع را در بین

۱. ﴿فَاسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.

۲. نحل، ۳۶: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾؛ نازعات، ۳۷: ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَى﴾؛ علق، ۶: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ﴾؛ طه، ۲۴ و ۴۳؛ زمر، ۱۷؛ نازعات، ۱۷ و

مفاهیم متقابل دارد. در دو آیه پیاپی سوره انعام، مفهوم «شِرک» در دو طرف مفهوم «فَطْر» آمده است: ﴿قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ اتِّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (انعام، ۱۳ و ۱۴).^۱ در سوره روم ابتدا دومرتبه از مفهوم فطر استفاده و سپس مفهوم شرک ذکر شده است: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا... وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (روم، ۳۰ و ۳۱) در تعدادی دیگر از آیات، از ماده «شِرک» استفاده نشده، ولی تعبیری به کار رفته که بیان کننده مفهوم شرک می باشد. در آیه: ﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِ اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾ (ابراهیم، ۱۰)، تعبیر «عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا» (بت هایی که گذشتگان شان پرستش می کردند)، با واژه «فاطر» هم نشین شده است. در سوره های یس: ﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدَ الَّذِي فَطَرَنِي... أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً...﴾ (یس، ۲۳) و زخرف: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ... إِنِّي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ، إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِي﴾ (زخرف، ۲۶ و ۲۷) نیز مفاهیم عبادت کردن و پرستیدن، به صورت منفی آمده که بر شرک دلالت دارند. در آیات: ﴿...قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ... يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي...﴾ (هود، ۵۰ و ۵۱) واژه «اله» که به معنای معبود است، به کار رفته و فقط «الله»، معبود به حساب آمده است؛ از این رو، عبادت غیر الله، شرک می باشد.

یکی از مصادیق شرک، بت پرستی است که واژه «اصنام» در آیه ﴿قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ... وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدْبِرِينَ﴾ (انبیاء، ۵۷ و ۵۶)، در مقابل مفهوم فطر قرار گرفته است.

شریک قرار دادن در آفرینش، از دیگر مصادیق شرک است. چنین شرکی در آیه ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ...﴾ (فاطر، ۳-۱)، با واژه «فاطر»

۱. و ﴿...قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ، إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (انعام، ۷۸ و ۷۹).



هم نشین شده است.^۱

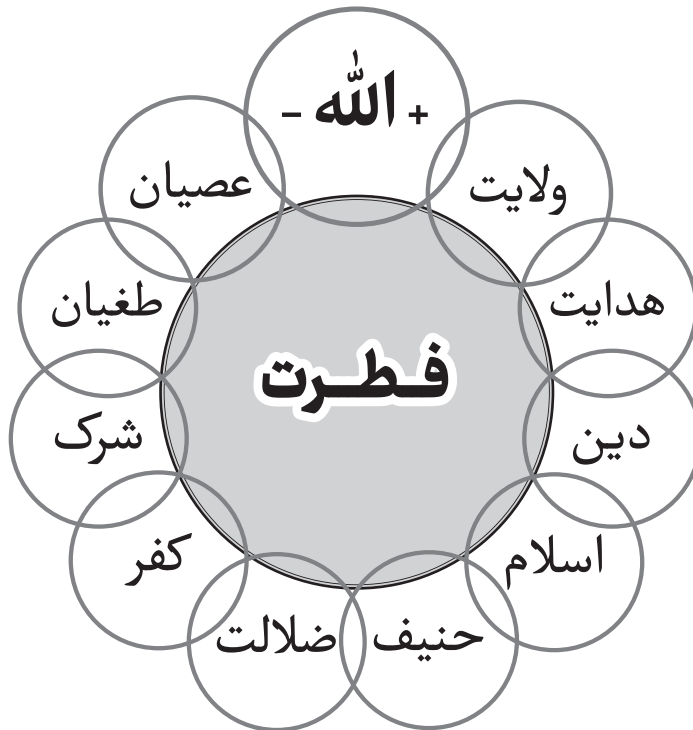
یکی دیگر از مفاهیمی که با «فطر» تقابل معنایی دارد، مفهوم «ضلالت» است که در آیات: ﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي... أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً... إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (یس، ۲۲-۲۴)، با ماده «فطر» هم نشین شده است.

نتیجه‌گیری

واژه فطرت، در اصل به معنای آشکار شدن، شکافتن، شکافتن طولی، ابداع و اختراع، آفرینش و... آمده است. در قرآن این واژه در مواردی با معانی لغوی به کار رفته و در مواردی نیز توسعه معنایی داشته است. «فطرت‌الله» به طور خاص، واژه‌ای است که این توسعه در آن دیده می‌شود. «فطرت» در قرآن درباره انسان و رابطه او با دین به کار رفته است (روم، ۳۰) که امروزه از آن به «ویژگی‌های انسان»، یعنی خصوصیات در اصل آفرینش انسان در جهت خداشناسی که از آن به حس مذهبی یا شعور دینی یاد می‌شود. این واژه در قرآن، به معنای عام در آفرینش همه هستی استعمال شده، اما در معنای خاص در آفرینش آسمان، زمین و انسان آمده است. با توجه به این کاربردها، به دست می‌آید که در مواردی، آفرینش الهی، صرف آفریدن نیست، بلکه نوعی خاص از آفرینش همراه با هدایت، مدنظر است. چنین آفرینشی فقط به انسان‌ها اختصاص دارد و از آن به «فطرت» تعبیر می‌شود. این آفرینش ویژه، باعث ولایت‌پذیری الهی می‌شود؛ آفرینشی که با دین اسلام تکامل می‌یابد. خداوند این آفرینش خاص را بر اساس ربوبیت، علیم بودن و... به انسان داده است. این واژه، با واژگانی مانند عصیان، طغیان و کفر رابطه تقابلی دارد. کسی که با نافرمانی از خداوند، از حدود الهی تجاوز کرده و نعمت‌های پروردگار و حقیقت وجودی‌اش را سرپوش گذاشته، نفس خود و

۱. و ﴿فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ... فَأَقْرَبُ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...﴾ (روم، ۲۹ و ۳۰).

دیگران و شیطان را شریک خداوند قرار داده است. این امر به معنای وجود عواملی است که باعث انحراف و تغییر در ملزومات و نتایج این آفرینش الهی می‌شوند. شیطان، هوای نفس و... از جمله عوامل انحراف انسان از فطرت و امور فطری هستند. با توجه به ارتباط مستقیم واژه «فطرت» با کلمه «جلاله» «الله»، مهم‌ترین نکته نسبت به این آفرینش خاص آن است خداشناسی، خداجویی و خداپرستی، فطری و ذاتی انسان است. توجه به این امور فطری، باعث سعادت انسان، و انحراف از آن شقاوت او را به دنبال دارد. بر اساس آن چه گذشت حوزه معنای فطرت در قرآن بر اساس معناشناسی توصیفی، به شکل زیر قابل ترسیم است که در جانب ایجابی (+) آن نسبت به کلمه کانونی الله با واژگانی کلیدی چون ولایت، هدایت، دین، حنیف و اسلام همسو و در جهت سلبی (-) آن نیز با کلماتی کلیدی چون عصیان، طغیان، شرک، کفر، ضلالت، حنیف و کفر و ضلالت در تقابل است.



منابع

• قرآن کریم

- نهج البلاغه. سید رضی، تصحیح: صبحی صالح، قم: موسسه دارالهجره.
۱. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (۱۳۶۷)، *النهايه في غريب الحديث والاثر*، تحقیق: محمود محمد طنحاحی، طاهر احمد زاوی، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
 ۲. ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸م)، *جمهرة اللغة*، بیروت: دارالعلم للملایین.
 ۳. ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ق)، *المحكم والمحیط الأعظم*، تحقیق: عبدالحمید هنداوی، بیروت: دارالکتب العلمیة.
 ۴. ابن عاشور، محمد بن طاهر (بی تا)، *التحریر والتنویر*، بیروت: موسسه التاریخ.
 ۵. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
 ۶. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
 ۷. ابو عبیده، معمر بن مثنی (۱۳۸۱ق)، *مجاز القرآن*، تحقیق: محمد فواد سرگین، قاهره: مکتبه الخانجی.
 ۸. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق)، *تهذیب اللغة*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 ۹. ایوتسو، توشیهیکو (۱۳۶۱)، *خدا و انسان در قرآن*، ترجمه: احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.
 ۱۰. _____ (۱۳۸۸)، *مفاهیم اخلاقی در قرآن*، ترجمه: فریدون بدره ای، تهران: فرزانه.
 ۱۱. باقری، مهری (۱۳۷۱)، *مقدمات زبان شناسی*، تهران: دانشگاه پیام نور.
 ۱۲. بحرانی، هاشم بن سلیمان (۱۴۱۶ق)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران: بنیاد بعثت.
 ۱۳. بهجت، عبدالواحد شیخلی (۱۴۲۷ق)، *اعراب القرآن الکریم*، بیروت: دارالفکر.
 ۱۴. پالمر، فرانک ر (۱۳۷۴)، *نگاهی تازه به معناشناسی*، ترجمه: کورش صفوی، تهران: ماد.
 ۱۵. جامی، عبدالرحمن بن احمد (بی تا)، *شرح ملا جامی علی متن الکافیة فی النحو*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 ۱۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴)، *فطرت در قرآن*، تحقیق: محمدرضا مصطفی پور، قم: اسراء.
 ۱۷. جعفری، محمد تقی (۱۳۷۵)، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
 ۱۸. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق)، *الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة*، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین.
 ۱۹. حسینی طهرانی، هاشم (۱۳۶۴)، *علوم العربیة*، تهران: مفید.
 ۲۰. حسینی همدانی، محمد (۱۴۰۴ق)، *انوار درخشان*، تحقیق: محمدباقر بهبودی، تهران: کتاب فروشی لطفی.

۲۱. حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵م)، معجم البلدان، بیروت: دار صادر.
۲۲. خفاجی، احمد بن محمد (۱۴۱۸ق)، شفاء الغلیل، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۳. خمینی، روح الله (۱۳۷۶ش)، شرح چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، بیروت: دارالقلم.
۲۵. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۰)، فطرت و دین، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۲۶. زبیدی، مرتضی محمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، تاج العروس، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر.
۲۷. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۱۷ق)، الفائق، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۸. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۲۹. شیبانی، اسحاق بن مرار (۱۹۷۵م)، کتاب الجیم، تحقیق: ابراهیم ایاری، قاهره: هیئته العامه لشئون المطابع الامیریه.
۳۰. صاحب، اسماعیل بن عباد (۱۴۱۴ق)، المحيط فی اللغة، تحقیق: محمد حسن آل یاسین، بیروت: عالم الکتب.
۳۱. صفوی، کوروش (۱۳۸۷)، درآمدی بر معنی شناسی، تهران: سوره مهر.
۳۲. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۳. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمد جواد بلاغی، تهران: ناصر خسرو.
۳۴. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، تحقیق: احمد حسینی اشکوری، تهران: مرتضوی.
۳۵. عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰)، الفروق فی اللغة، بیروت: دارالافتاح الجدیدة.
۳۶. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق)، کتاب التفسیر، تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، تهران: چاپخانه علمیه.
۳۷. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۸. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق)، کتاب العین، قم: هجرت.
۳۹. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵ق)، القاموس المحيط، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴۰. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم: مؤسسه دارالهجرة.

۴۱. قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۴۲. قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳)، تفسیر القمی، تحقیق: طیب موسوی جزائری، قم: دارالکتاب.
۴۳. کلینی، علی محمد بن یعقوب بن اسحاق، (۱۴۲۹ق)، الکافی، تحقیق: دارالحدیث، قم: دارالحدیث.
۴۴. مازندرانی، محمد صالح بن احمد (۱۳۸۲)، شرح الکافی - الأصول والروضه، تحقیق: ابوالحسن شعرانی، تهران: المكتبة الإسلامية.
۴۵. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۱)، معارف قرآن ۳-۱ (خداشناسی، کیهان شناسی، انسان شناسی)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۴۶. مصطفوی، حسن (۱۴۳۰ق)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت - لندن - قاهره: دارالکتب العلمیة - مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
۴۷. مطهری، مرتضی (۱۳۸۲)، فطرت، تهران: صدرا.
۴۸. _____، مجموعه آثار شهید مطهری (نرم افزار آثار شهید مطهری).